

آرمانشهری دغدغه تاریخی بشر

حمیدرضا آیت‌اللهی

تبیین انواع نظام‌های سیاسی و مبانی آن، بخش مهمی از اندیشه بشری را در قالب فلسفه سیاسی تشکیل داده است. نظام‌های سیاسی از دیرباز برحسب شرایط و تحت تأثیرمصلحت‌های اجتماعی و زیر بار قدرت‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند. اما همواره با چالش‌های جدی مواجه بوده‌اند و در نتیجه نیاز به بررسی نقادانه رفتارهای سیاسی جوامع یکی از وظایف اندیشمندان هر جامعه‌ای گردیده است. افلاطون سردمدار نوعی نگاه جدید برای حل این چالش‌ها بود. او بجای حل مقطعی چالش‌ها درصدد برآمد که از اساس اندیشه ورزی کند که چه نظام سیاسی بهترین نوع نظام و حکومت داری است و چه نظام اجتماعی برترین نوع ارتباطات اجتماعی را بوجود می‌آورد. او با اندیشه ورزی خود مدلی از بهترین الگوی یک جامعه سیاسی را ارائه می‌دهد. مناسبات این شهر در نظر او می‌تواند برترین نوع مناسبات یک جامعه مطلوب باشد. بنظر می‌رسد این الگوی جامعه مطلوب او اولین ترسیم از یک آرمانشهر باشد.

اما این تفکر او توفیق نیافت که در یک سرزمین تحقق پیدا کند و یک کشور بر آن مبنا نظام خود را تشکیل دهد. بازهم اقتضائات تاریخی، فرهنگی و مناسبات قدرت که قوام یک نظام سیاسی بر آن استوار بود تعیین‌کننده قالب نظام سیاسی بود. در نتیجه حکومت‌های پادشاهی مبتنی بر قدرت نظامی، در جوامع مختلف، مهم‌ترین گزینه عملی برای اداره جامعه به حساب می‌آمد.

اما این شرایط و واقعیت‌های سیاسی در دوران شکوفایی تمدن اسلامی باعث نشد که متفکران از اندیشه درباره نظام آرمانی سیاسی دست بکشند بلکه هر یک مشتاق‌تر بر اساس سایر مبانی فکری و فلسفی خود سعی نمودند مدلی از آن را ترسیم کنند. برترین تجلی این مدل پردازی در ترسیم فارابی از «مدینه فاضله» جلوه کرده است. این اندیشه بگونه‌ای اثرگذار بود که قرن‌ها اندیشمندان بسیاری را بدنبال این نوع آرمانشهر کشیده است. اما راهی برای تحقق آن وجود نداشته است و از دایره گفتگوهای اندیشمندان فراتر نرفته است.

اما در تاریخ اندیشه اسلامی کار ابن خلدون راهی دیگر را پیمود. او بدنبال ترسیم نظری یک جامعه آرمانی نبود بلکه بدنبال یافتن قوانین تحولات اجتماعی و سیاسی در جوامع بود. این جریان فعالیت او بیشتر با واقعیت‌های اجتماعی سروکار داشت تا با آرمان‌های نظام سیاسی؛ یعنی همان که آرمان شهری فارابی نتوانسته بود به آن دست یابد. اما آثار ابن خلدون نمی‌توانست از توصیف جریان‌های تحولی به توصیه و تجویز نظام سیاسی مطلوب دست پیدا کند و شاید دغدغه او نبوده است.

با پیدایش دوران مدرن در غرب، هابز سعی نمود بجای نظریه پردازی درباره مناسبات اجتماعی و ترسیم یک جامعه مطلوب، با نظریه های انسان شناسانه نشان دهد چه مناسباتی باید در جامعه حاکم باشد. او با پذیرش خاصیت منازعه جویی بشر نظام مطلوب را نظامی دانست که حاکمی قدرتمند همچون لویاتان بر آن مسلط باشد و بر اساس آن سایر مناسبات سیاسی و اجتماعی را ترسیم نمود. جان لاک فیلسوف معاصر او نگرش انسان شناسانه متضادی با او داشت. او انسان را در حالت صلح، مسالمت جو معرفی کرد و در نتیجه بر اساس آن، نظام سیاسی مطلوب را نظامی دانست که در آن دولت فقط در هنگام تعارض مردم، از تعرض هریک به دیگری ممانعت کند و در نتیجه در سایر شرایط نظام سیاسی باید بر اساس آزادی های فردی، خود راه خود را پیش بگیرد. گرچه این نوع نظام سیاسی در نظر او نظام مطلوبی بود ولی او اصلا نشان نمی داد که این نوع جوامع نهایتا به کجا می انجامند و چه تحولاتی پیش روی آنها خواهد بود و درصدد نبود نه تنها چالش های اینگونه نظامهای سیاسی را بررسی کند بلکه نشان دهد اینگونه جوامع چه آینده ای خواهند داشت و از آن مهم تر چه آینده ای را باید داشته باشند. تفکر جان لاک یک ویژگی داشت و آن این بود که توانست تحقق عملی پیدا کند مثلا مبنای قانون اساسی آمریکا قرار گیرد.

با ظهور تاریخی نگری در تفکر هگلی، اندیشه آرمان شهری دوباره جلوه کرد. تبیین فلسفی عالم بر مبنای تحولات ایده و اندیشه در تاریخ، هگل را بر آن داشت تا نشان دهد نگاه فلسفی او چه اقتضای سیاسی خواهد داشت و در نتیجه نظام سیاسی مطلوب بر اساس عقل تاریخی او چگونه خواهد بود. همین بود که دوباره توجه به آرمان شهری را در محور اندیشه های سیاسی آورد. گرچه تبیین سیاسی او صورتهای عملی در برخی نظامهای سیاسی پس از او مثل نظامهای توتالیتریستی یا حتی فاشیستی پیدا کرد ولی در همان دوران به شدت مورد نقد کسانی همچون مارکس و انگلس قرار گرفت. آن دو بر این اعتقاد بودند که دیدگاه سیاسی هگل بسیار نظری تر از آن است که بتواند هدایت جامعه ای را به عهده داشته باشد و سعی نمودند علی رغم بهره گیری از هگل در تاریخی نگری، واقعیت های اجتماعی و انضمامی را در تبیین نظام های اجتماعی و سیاسی و اصلا تحولات جوامع در تاریخ مورد توجه جدی قرار دهند. در نظر آنها انضمامی ترین واقعیت اجتماعی در اقتصاد متجلی بود. لذا بر آن شدند که بجای نظریه پردازی نظری هگلی و فارابی و تبیین انسان شناسانه هابز و لاک، با ترسیم مبنای تحولات جوامع بر اساس مناسبات اقتصادی آنها، نه تنها توصیفی جدید از نظام های سیاسی ارائه کنند، بلکه بر اساس آن به تجویز نظام های سیاسی مطلوب و حتی آرمانی نیز بپردازند. شاید بتوان گفت آرمانشهری در دوران مدرن بیشترین نمودش نهایتا در اندیشه های مارکس و ترسیم جامعه بی طبقه کمونیستی خود را نشان داد.

نیچه نیز اندیشه های جسته گریخته ای را برای ترسیم یک آرمان شهر ارائه نمود که برخاسته از نگاه دین گریزانه و شاعرانه و پوچگرایانه او و تلقی او از ابرانسان داشت. گرچه دیدگاه او انگیزه بخش نگاههای سیاسی دیگری همچون نازیسم بود و لی نمی توان گفت که او مساله آرمان شهری را جدی گرفته باشد.

ویژگی مهم در نگاه آرمانشهری مارکسیسم آن بود که برای تحقق آن برنامه عملی داشت و راهکار اجرایی نشان می داد همان که نظام افلاطونی از آن بی بهره بود. و از همه مهمتر تلاشهای سیاسی اجتماعی بسیاری از جوامع در جهت رسیدن به آن آرمانشهر جهت گیری شده بود و آن آرمان، انگیزه بخش مارکسیستها شده بود. بسیاری از مارکسیستها امید بسیاری به آن آرمانها داشتند و معتقد بودند سرنوشت محتوم تاریخ، رسیدن به آن نوع آرمان شهر که بهترین ویژگی های یک جامعه مطلوب را دارد خواهد بود و با تصویر خیالی آن و با لذت تخیلی آن زندگی می کردند و به آن امید داشتند.

در مقابل جریان لیبرالیستی بجای ترسیم یک آرمان شهر، به تبلیغ مناسبات لیبرالیستی می پرداخت و با تبلیغ جامعه و حکومت آمریکایی سعی داشت به مردمانش و دنیا بقبولاند که زندگی در آمریکا زندگی در یک آرمان شهر است. به همین جهت نه تنها با این بازنمایی دروغین و هجوم تبلیغاتی سعی می کرد مردم خود را متقاعد کند که در آرمانشهر زندگی می کنند، بلکه آنها را تهییج می کرد که باید سعی کنند زندگی آمریکایی را به دیگر جوامع بقبولانند حتی اگر به قیمت جنگ با آنها (!) باشد. از طرف دیگر، با جهانی سازی تحت تاثیر گسترش روابط جهانی، آمریکایی سازی دنیا را حتی برای اروپا در دستور کار خود قرار داد. اما این نمی توانست عطش آرمانشهری او را سیراب کند لذا در تشکیلات فرقه های مسیحی صهیونیستی آرمانشهری خاص خود را ترسیم می کردند و براین اساس به مریدان این فرقه انگیزه می دادند. به همین جهت تمام سعی خود را نمودند که این نوع نگاه آرمانشهری را با سینما و تلویزیون به سایر جوامع بقبولانند. با سریال جنگ ستارگان مردم را به اقدام برای رسیدن به آرمانشهر خودشان ترغیب می کردند. ماتریکس، ارباب حلقه ها و فیلمهایی اینچینی بیشتر در جهت تبلیغ آرمانشهری نامعلوم برای مردم اما با چهارچوب های مخفی این فرقه ها تهیه و تنظیم می گردید. در غیاب آرمانشهری کمونیستی به این وسیله ایده آرمانشهری را بگونه ای بدست گرفتند.

همانگونه که دیده می شود ایده آرمانشهری از یک طرف و نگرش های سیاسی بر اساس واقعتهای جوامع از طرف دیگر که قبلا دو جریان متفاوت بودند رفته رفته به یکدیگر نزدیک شدند. اکنون این باور مقبول شده است که باید به فکر ترسیم اندیشه ای عملی بود که بتواند هم آرمانشهری را که افق و امید پیش رو است با واقعتهای سیاسی اجتماعی درهم آمیزد. آرمانشهری مطلوب است که بتواند نحوه تحقق عملی خود را و راهکارهای اجرایی رسیدن به آن را بخوبی نشان دهد.

بدیهی است آرمانشهری افق پیش روست با ترسیم آرمانهای انسانی، اما مسیر طولانی رسیدن به آن که از واقعتهای اجتماعی می گذرد نمی تواند به این سادگی ها چالشهای نو به نو را که در آینده پیش روی آن خواهد بود بداند. در این جا نخبگان با هوش از تجربیات تاریخی بشر در جوامع مختلف استفاده می کنند و مدلهایی را طراحی می کنند تا بتوانند به آن آرمانشهر نزدیک شوند.

دستور کار این نخبگان دو چیز خواهد بود ترسیم روشن ویژگی های آرمانشهر که واقعیت‌های انسان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه را در نظر داشته باشد و دوم راه‌های رسیدن به آن نوع آرمان شهر.

ایده منشور حقوق بشر یک ایده جهانی برای نشان دادن اولیات یک جهان‌شهری عملی بود که می‌توانست برخاسته از تمایل بشر برای طرح آرمانشهری باشد.

برای پاسخ به این که چه مناسبات اجتماعی و میان فردی باید برای یک آرمانشهر وجود داشته باشد و این مناسبات بر اساس چه ساختار سیاسی و اجتماعی باید پایه ریزی شود مساله اصلی آرمانشهری است که می‌تواند در دو نوع رویکرد دینی و سکولار پیگیری شود.

آموزه های اسلامی جامعه جهانی مهدوی را به عنوان آرمانشهر معرفی می‌کند. این نوع آرمانشهر نه تنها در اسلام که در آموزه های مسیحی نقش پررنگی دارد. اندیشه آرمانشهر اسلامی تنها یک مدل نظری نیست بلکه سراپا امید به تحقق آن است. آموزه های اسلامی عناصر اصلی این آرمان شهر را همچون عدالت، رفاه مادی، همبستگی انسانی و مهربانانه، تعالی معنوی، کرامت بشری و ... را با جزئیاتش به عنوان ارزشهای حاکم بر این آرمانشهر معرفی می‌کند. آرمانشهر مهدوی فقط یک امید و آگاهی از آینده بشریت نیست بلکه تحقق آن در گرو فعالیت‌های مومنان به آن است. در نتیجه باور مندان به مهدویت باید به دنبال بوجود آوردن شرایطی در جامعه باشند که سوگیری آن به سمت تحقق آن آرمانشهر باشد. بدین منظور این مومنان باید با توجه به واقعیت‌های اجتماعی و شرایط جهانی و مشکلات جوامع انسانی مدلهایی را ارائه کنند که بتواند به بهترین وجه به آن آرمانشهر نزدیک گردد. این نوع اندیشه ورزی، مومنان را وامی‌دارد که با ترسیم یک وضعیت مطلوب با توجه به محدودیت‌های دوران خود، الگویی از یک جامعه و نظام سیاسی مطلوب نشان دهند و در راه تحقق آن بیشترین تلاش را بکنند تا عملاً نیز موجب تحقق آن بشوند. این مدلهای مطلوب سیاسی و اجتماعی را می‌توان آرمانشهر های مقطعی نامید. مومنان باید با توجه به چهارچوب های آموزه های اسلامی تمامی تلاششان را برای ترسیم این نوع آرمانشهرهای مقطعی بکنند. اینجاست که پای اندیشه ورزان و حلقه های اندیشه ورزی مختلف پیش می‌آید تا با توجه به آرمانهای اسلامی و انسانی الگوهایی از این نوع جامعه مطلوب را ارائه کنند. واضح است یک اندیشه ورز واقعی هیچگاه اندیشه خود را بی نقص نمی‌داند و همواره درصدد است تا نوع الگوی خود را بهتر و بی نقص تر کند و این میسر نمی‌شود مگر آن که با سایر حلقه های اندیشه ورزی و تلاشهای آنها نه تنها آشنا شود بلکه تعامل داشته باشد. به همین جهت گفتگو بین اندیشمندان یک امر ضروری برای ارائه بهترین مدل مطلوب از جامعه آرمانی متناسب با واقعیت‌های اجتماعی و بررسی راه‌های تحقق آن است.

ایمان به جامعه مهدوی و آرمانشهر اسلامی بهترین دلیل برای تجمع اندیشمندان اسلامی و گفتگو و تعامل با یکدیگر در این زمینه است. این نوع تعامل بجای تمرکز بر اختلافها و تعارضها به همگرایی جوامع اسلامی

و حتی غیر اسلامی متوجه خواهد بود. یعنی اختلافها و تعارضها جای خود را به همکاری های مستمر و موثر و صلح طلبانه خواهد داد.

در انتها قابل ذکر است که اولاً: آرمانشهری را می توان به دو صورت بررسی کرد: آرمانشهری انسانی و آرمانشهری اسلامی. بسیاری از عناصر آرمانشهری انسانی (چه سکولار و چه غیر سکولار) باید در آرمانشهر اسلامی باشد با این تفاوت که در آرمانشهر اسلامی توجه به مبدا و معاد در محور ساختار و نگرش آرمانشهری نیز وجود دارد.

ثانیاً: وقتی صحبت از ویژگی های یک آرمانشهر می شود باید نظام ارزشی داشته باشیم که بر اساس آن ارزشها بتوانیم بگوییم که آرمانشهر جامعه ای است که آن ارزشها در حد اعلائی خودش در آن تحقق پیدا کرده باشد. پس بحث آرمانشهری به بحث بهترین و جامع ترین نظام ارزشی وابسته است. درست است که برخی ارزشها بطور ناقص در بسیاری جوامع تحقق پیدا کرده است ولی این واقعیت یافتن ارزشها نشان می دهد که ایده آلهای ارزشی چه هستند و اینکه امکان تحقق آنها با درجات متفاوت وجود دارد.

در این نوشتار نشان داده شد آرمانشهری دغدغه تاریخی بشر بوده است که در هر دوران بصورت متفاوتی در جوامع مختلف بروز پیدا کرده است. همچنین آرمانشهری اسلامی که در جامعه مهدوی متجلی است تبیین گردید و نشان داده شد نسبت ما با این نوع نگرش آرمانشهری چگونه باید باشد تا این الگو از حالت یک آرزو، به یک تکاپوی فعال تبدیل شود. همچنین نشان داده شد ترسیم یک جامعه مطلوب اسلامی که به جامعه مهدوی جهت گیری شده باشد متناسب با واقعتهای اجتماعی دوران، یکی از مهمترین وظایف اندیشه ورزی متفکران جوامع اسلامی است. نشان داده شد که این تلاش بر ضرورت تعامل و گفتگوی اندیشمندان گوناگون تاکید دارد و در نتیجه در این نوع فعالیت بجای تعیین نسبت جوامع اسلامی با یکدیگر بر اساس اختلافات و تعارضها، همگرایی نگرش های مختلف اسلامی و تعامل برادرانه آنها جایگزین خواهد گردید.

۱۴۰۱/۹/۸